



## پیغام عشق

قسمت ششصد و چهارم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۹ گنج حضور، بخش دوم

رنج را باشد سبب بد کردنی  
 بد ز فعل خود شناس، از بخت نی  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸

این بلایی که به سرت آمده و این رنج و دردی که می‌کشی را نتیجه جرم و گناه و عمل بد خودت بدان؛ یعنی علت این درد تو نتیجه فکر و عمل بد تو به وسیله من‌ذهنی است نه از بخت و اقبال؛ این‌گونه نیست که خداوند به تو ظلم کرده و بین تو و دیگر بندگان تفاوت قائل شده باشد اگر با فضاگشایی، فکرهایت را از زندگی می‌گرفتی درد و رنج برایت پیش نمی‌آمد.

ای رفیقان، راهها را بست یار  
آهوی لنگیم و او شیر شکار  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۶

ای دوستان همراه، خداوند راهها را بسته است و هیچ کدام از همانیدگی‌ها و شرطی‌شدگی‌ها ما را به جایی نمی‌رسانند و ما نمی‌توانیم راه آن‌ها را برویم. ما به صورت من‌ذهنی آهوی لنگیم و خداوند، جنسیت اصلی ما، مثل شیر نریست که دنبال این آهوی لنگ است، ما نمی‌توانیم با گریز به چیزهای این جهانی از دست دردی که زندگی ایجاد می‌کند فرار کنیم.

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟  
در کف شیر نر خون خواره‌ای  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

آهوی لنگ من ذهنی، در پنجه شیر نر خونخواره یعنی خداوند، جز تسلیم و رضا، اقرار به ندانستن، عدم توجه به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد و متکی بودن به عقل فضای گشوده‌شده چاره دیگری دارد؟

او ندارد خواب و خور، چون آفتاب  
روح‌ها را می‌کند بی‌خورد و خواب  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۸

خداوند نه می‌خوابد و نه می‌خورد و مانند آفتاب دائماً می‌درخشد و هشیاری انسان که امتداد خودش است را نیز  
از خوردن و خوابیدن، رفتن به خوابِ ذهن، علاقه به همانیدگی و گذاشتن آن در مرکز باز می‌دارد.

که بیا من باش یا هم‌خوی من  
 تا بینی در تجلی روی من  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۹

خداوند می‌گوید: بیا با فضاگشایی با من باش، عین من باش و به من تبدیل شو و اگر به‌طور کامل زنده نشده‌ای، لااقل به خوی من که فضاگشایی، بی‌مرگی، ابدیت و بی‌نهایت است، درآی؛ تا مثل آفتاب در تو تجلی کنم و از طریق تو، خودم را بیان نمایم. آنگاه که به من تبدیل شدی می‌توانی روی مرا بینی و متوجه می‌شوی به نور ستاره همانیدگی‌ها و هشیاری جسمی هیچ احتیاجی نداری.

ور ندیدی، چون چنین شیدا شدی؟  
خاک بودی طالب احیا شدی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۸۰

اگر روی مرا ندیده‌ای و در روز الست با من ملاقات نکرده‌ای، پس چه‌طور این چنین عاشق شده‌ای و مرا دنبال می‌کنی؟ تو در اصل از جنس خاک بودی؛ ولی خواهان زنده شدن به خدا شدی. یعنی با آگاهی، طلب راستین و حقیقی هشیاری خود را از من ذهنی، هیجانات و فکرهای همانیده بیرون کشیدی و با تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاقات به خدا زنده شدی.



گر ز بی سویت نداده‌ست او علف  
چشمِ جانت چون بمانده‌ست آن طرف؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۸۱

اگر خداوند از بی سوئی، از جهان غیب، فضای یکتایی، به تو غذا نداده است، پس چرا چشمِ جانت بدان طرف  
دوخته شده، با فضاگشایی از زندگی غذا می‌گیری و از همانیدگی‌ها و تأیید و توجه این جهان زندگی  
نمی‌خواهی؟

قصه کوتاه گن برای آن غلام  
 که سوی شه برنوشته‌ست او پیام  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۲

برای آن که دنباله حکایت آن غلام که به شاه نامه نوشت را بازگو کنی، سخن را کوتاه کن. [غلام در این حکایت نماد انسان است و من ذهنی پر از درد و همانیدگی او نیز نماد نامه‌ای است که برای شاه، خداوند می‌نویسد و از وضعیت خرابش شکایت می‌کند. خداوند هر لحظه نامه غلام، نامه انسان را می‌خواند، ولی به علت این که، محتوای نامه من ذهنی او فقط دردها و همانیدگی‌ها هستند جوابی به او نمی‌دهد.]

قصه‌ی پُر جنگ و پُر هستی و کین  
می فرستد پیش شاه نازنین  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۳

غلام نامه‌ای پر از جنگ و پر از حس وجود، ستیزه، کینه و غرور در ذهن را به سوی خدا فرستاد. [ ما نیز ادعای  
خدایی داریم و با ستیزه می‌گوییم خدایا تو نمی‌توانی کارها را درست انجام دهی، اگر من بودم بهتر انجام  
می‌دادم!]

کالبد نامه‌ست، اندر وی نگر  
هست لایق شاه را؟ آنکه ببر  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۴

برای مثال، کالبد، من ذهنی انسان مانند نامه‌ای است، پس باید ابتدا به درون آن به دقت نگاه کنی و ببینی آیا  
محتویات آن، که معمولاً پر از درد و ناله و شکایت است، لایق خداوند هست یا نیست؟ هر موقع شایسته باشد  
آن را به بارگاه الهی ببر.

گوشه‌یی رو نامه را بگشا، بخوان  
بین که حرفش هست در خورد شهان؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۵

تو باید به گوشه‌ای خلوت بروی و نامه من‌ذهنی خود را بخوانی و با فضاگشایی به صورت حضور ناظر به ذهنت  
نگاه کنی و ببینی آیا واقعاً کلمات آن نامه که پر از درد و شکایت و ناله است سزاوار و شایسته خدا و انسان‌های  
زنده شده به خدا هست؟

قرآن کریم، سوره حشر - ۵۹-، آیه ۱۸  
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید. [مواظب ذهنتان باشید و هر لحظه آن را تماشا کنید] و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. از خدا بترسید [پرهیز کنید] که خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است.»

گر نباشد درخور، آن را پاره کن  
 نامه‌ی دیگر نویس و چاره کن  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۶

اگر نامه من ذهنی تو شایسته خدا و شاهان بزرگی که به خدا زنده شده‌اند نیست، آن را پاره کن، نامه‌ای دیگر بنویس و چاره‌ای پیدا کن.

لیک فتح نامه‌ی تن زپ مدان  
 ورنه هر کس سر دل دیدی عیان  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۷  
 -زپ: مفت، آسان

اما گشودن نامه تن، من ذهنی و نگاه کردن به درون را آسان میندار؛ یعنی اگر انسان بتواند از تصورات ذهنی که از خودش به عنوان یک انسان زنده شده به خدا ساخته، بگذرد و حقیقتاً به مرکزش نگاه کند و همانیدگی و دردهایی مثل رنجش، کینه، ترس و... را شناسایی کرده و بیندازند کار آسانی نیست. زیرا در این صورت هر کسی می‌توانست سر دل، فضای گشوده شده و مرکز عدم را آشکارا مشاهده کند.

نامه بگشادن چه دشوارست و صَعْب  
کار مردانست، نه طفلان کَعْب  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۸  
-طفلانِ کَعْب: اطفالی که به بازی مشغول اند.

نامه را گشودن و نگاه کردن، یعنی عقب کشیدن و با مرکز عدم به همانیدگی‌ها و دردهای مرکز نگاه کردن مشکل است و کار انسان‌های بزرگ و شیرمردان کامل و واقعی‌ست که واقعاً روی خودشان کار می‌کنند، نه اطفال، من‌های ذهنی که با همانیدگی‌ها بازی می‌کنند و آن‌ها را به رخ همدیگر می‌کشند.



جمله بر فهرست قانع گشته‌ایم  
 زآنکه در حرص و هوا آغشته‌ایم  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۹

همه ما انسان‌ها به فهرست، چیزهای سطحی و ظاهری من‌ذهنی که تصورات باطل است، قانع شده‌ایم اما آن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به کتاب اصلی که با فضاگشایی باز می‌شود اشاره می‌کند؛ ولی به علت این که ما در حرص و خواسته‌های من‌ذهنی و همانیدگی‌ها آغشته‌ایم از آن بی‌خبر هستیم.

باشد آن فهرست، دامی عامه را  
 تا چنان دانند متن نامه را  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۰

آن فهرست ظاهری و ذهنی دامی ست برای عموم مردم ساده دل، زیرا آنان فکر می‌کنند آن چیزی که در ذهنشان می‌گذرد حقیقتاً در مرکزشان هم به همین صورت است و خدا هم همان‌ها را در مرکزشان می‌بیند.

باز کن سرنامه را، گردن متاب  
 زین سخن، وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۱  
 -گردن متاب: سرپیچی مکن، رخ متاب  
 -وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ: خداوند به راستی و درستی داناتر است

با فضاگشایی و مرکز عدم سرنامه، یعنی کتاب درونت را باز کرده و به آن نگاه کن و آن را بخوان؛ بین چه همانیدگی‌هایی در مرکزت گذاشته‌ای و چه فکرهای منفی و مخربی از ذهنت می‌گذرد که از آن‌ها خبر نداری با فضاگشایی توجهات را از آن‌ها بردار و از این سخن من رخ برمتاب، بدان که خدا به راستی و درستی داناتر است و آن چیزی که خداوند با مرکز عدم به تو نشان می‌دهد درست است.

هست آن عنوان چو اقرار زبان  
متن نامه‌ی سینه را گن امتحان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۲

آن فهرست همین اقرار زبانی است که به ذهن و زبان، خود را توصیف کرده و به انسان‌ها هم آن چهره را ارائه می‌کند. تو نباید به آن قانع شوی بلکه باید متن نامه مرکزت را امتحان کرده، باز کنی، بخوانی و از درون خود آگاه شوی.

که موافق هست با اقرارِ تو؟  
تا منافق وار نبُود کارِ تو  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۳

بین مرکزت با آنچه که به زبان می‌گویی هماهنگ است؟ آیا این که با زبان اقرار می‌کنی که هیچ همانیدگی در مرکز تو نیست واقعاً با اقرار قلبی‌ات موافق است؟ یا مرکزت پر از همانیدگی و درد است؟ تا مبادا کارِ تو هم مانند اهلِ نفاق باشد که در ذهن یک چیز می‌گویند و در مرکزشان آن‌گونه نیست.

چون جِوَالی بس گرانی می بَری  
ز آن نباید کم، که در وی بنگری  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۴  
-ز آن نباید کم: از آن نباید کمتر باشد، لاقلاً، دستِ کم.

مثلاً هرگاه کیسه بسیار سنگینی از همانیدگی‌ها و دردها را در مرکزت حمل می‌کنی حداقل باید آن را باز کرده و به محتویات آن نگاه کنی و بدانی که با خود چه چیزی را حمل می‌کنی؟

که چه داری در جوال از تلخ و خوش؟  
 گر همی ارزد کشیدن را، بکش  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۵  
 -جوال: کیسه‌ی بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه‌ی خشن که برای حمل بار درست می‌کردند، بارجامه.

نگاه کن بین که در آن کیسه، مرکزی که حمل می‌کنی از تلخی دردهای من‌ذهنی و همانیدگی‌ها و خوشی  
 هشیاری حضور چه داری؟ اگر ارزش حمل کردن آن را به دوش بکش و اگر کیسه تو پر از دردهای مختلف  
 و همانیدگی‌ست، ارزش کشیدن ندارد، پس آن را دور بینداز.

ورنه خالی کن جوالت را ز سنگ  
 باز خر خود را از این بیگار و ننگ  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۶

والا کیسه مرکز خود را از سنگ همانیدگی‌ها خالی کن و خود را از این زحمت بیهوده، کار بی‌مزد، ننگ و سرشکستگی که شایسته انسانی که به عقل و شعور خدا دسترسی دارد، نیست، نجات بده.

در جوال آن گن که می‌باید کشید  
 سوی سلطانان و شاهان رشید  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۷  
 - رشید: راهنما، هدایت کننده

پس در کیسه وجود خود اعمال و افکاری را بگذار که از جنس هشیاری حضور بوده و واقعاً ارزش دارد که آن را پیش خدا یا شاهان و سلطانان هدایت کننده و زنده به عشقی مثل مولانا ببری.

مُرْتَضَى رَا كَفْت رُوْزِي يَك عَنُود  
 كُو ز تَعْظِيْم خُدا اَگَه نَبُود  
 -مَوْلُوِي، مَثْنُوِي، دَفْتَر چَهَارْم، بِيْت ۳۵۳  
 -عَنُود: سَتِيْزَه گَر، مَعَانَد

روزی یک نفر آدم ستیزه گر لجوج که نمی دانست باید به خدا سجده کرده، با تسلیم و فضاگشایی از عقل و خرد فضای گشوده شده استفاده کند؛ با من ذهنی اش، برای امتحان به حضرت علی مرتضی (ع) چنین گفت...

بَر سَر بَامِي وَ قَصْرِي بَس بَلَنْد  
 حَفْظ حَق رَا وَاقْفِي اِي هُوَشْمَنْد؟  
 -مَوْلُوِي، مَثْنُوِي، دَفْتَر چَهَارْم، بِيْت ۳۵۴

ای هوشمند، اگر تو به جای بلندی مثل بام و قصر بروی آیا در آن حال نیز به حفظ و حراست خداوند یقین داری؟



گفت: آری او حفیظست و غنی  
هستی ما را ز طفلی و منی  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۵

حضرت علی (ع) فرمود: بله البته که خداوند، هم نگه‌دارنده و هم بی‌نیاز است و اگر تسلیم و فضاگشایی کنم او  
مرا از منیت و طفل بودن در من ذهنی نیز حفظ می‌کند.

گفت: خود را اندر افکن هین ز بام  
اعتمادی کن به حفظ حق تمام  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۶

آن شخص ستیزه‌گر از روی شیطنت و غرض به آن حضرت گفت: حالا که خدا تا این درجه حافظ است و تو به  
حفاظت او ایمان داری خود را از فراز این بام به پایین افکن و بر حفظ و حراست الهی نیز اعتماد داشته باش.

تا یقین گردد مرا ایقان تو  
و اعتقاد خوب با برهان تو  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷  
-ایقان: اعتماد، باور، یقین

تا بر من ثابت شود تو به حفاظتِ الهی یقین داری و اعتقادات بر این امر، کامل و درست است.

پس امیرش گفت: خامش کن، برو  
تا نگردد جانت زین جرأت گرو  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۸

سپس حضرت علی (ع) به او گفت: خاموش شو و راحت را بگیر و برو تا این گستاخی، این که جرأت می کنی  
بجای فضاگشایی و استفاده از خرد زندگی با عقل من ذهنی ات حرف بزنی، به قیمتِ جانت تمام نشود یعنی  
هشیاری حضورت در ذهن نمیرد.

کی رسد مر بنده را که با خدا  
 آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

بنده حقیر چگونه ممکن است شایستگی آن را داشته باشد که درحالی که من ذهنی دارد خدا را امتحان کند؟

بنده را کی زهره باشد کز فُضول  
 امتحان حق کند ای گیج گول؟  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

ای من ذهنی نادان احمق و سرگشته که مثل مستها معلوم نیست که چه می گویی و مدام از همانیدگی ها حرف می زنی، بنده کی و به چه جرأتی می تواند از روی گستاخی و فضولی، خداوند را امتحان کند؟

آن، خدا را می‌رسد کو امتحان  
پیش آرد هر دمی با بندگان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱

امتحان کردن، شایسته مقام خداوند است که او هر لحظه بندگان خود را مورد امتحان قرار دهد تا ببیند از جنس او شده‌اند یا هنوز در خواب من‌ذهنی هستند.

تا به ما، ما را نماید آشکار  
که چه داریم از عقیده در سرار  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲  
-سرار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان

تا خداوند از طریق این امتحان‌ها به ما آشکارا نشان دهد که در نهانخانه دلمان چه فکری داریم و مرکزمان از جنس چیست.

هیچ آدم گفت حق را که تو را  
امتحان کردم درین جرم و خطا؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳

آیا هیچ شد که حضرت آدم (ع) به خدا بگوید من دچارِ خطا و لغزش شدم تا تو را امتحان کنم و بینم چقدر  
فضاگشایی تو وسیع است؟

-با تشکر:

-سمیه



خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۹ گنج حضور، بخش سوم

تا بینم غایت حلمت شهها  
آه، که را باشد مجال این؟ که را؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۴  
-حلم: بردباری

ای پادشاه عالمیان، من تو را امتحان کردم تا نهایت فضاکشایی تو را نسبت به خطا و لغزشم ارزیابی کنم.  
افسوس و تأسف بر این اندیشهٔ خام، چه کسی جرأت این کار را دارد؟ چه کسی؟

عقل تو از بس که آمد خیره‌سر  
هست عذرت از گناه تو بتر  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۵

عقل من ذهنی تو از بس که در فکرها گم شده گنگ و گیج و گستاخ است. اشتباهت را نمی‌پذیری و عذرهایت نیز بدتر از گناه است.



آنکه او افراشت سقف آسمان  
تو چه دانی کردن او را امتحان؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶

تو چگونه می‌توانی آن خدایی را مورد امتحان قرار دهی، که عقل کل دارد، سقف آسمان درون و بیرون را باز کرده و برافراشته، و یک فضای بی‌نهایت در درون انسان به‌وجود آورده‌است؟

ای ندانسته تو شرّ و خیر را  
امتحان خود را کن، آنکه غیر را  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۷

ای کسی که با عقل من‌ذهنی خیر و شرّ چیزی را نمی‌دانی و قدرت تشخیص منفعت و ضرر خود را نداری آنگاه می‌خواهی انسانی دیگر و حتی زندگی را امتحان کنی، اول بهتر است خود را امتحان کنی و بعد دیگری را.

امتحان خود چو کردی ای فلان  
 فارغ آیی ز امتحان دیگران  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۸

ای انسان، هرگاه خود را امتحان کنی گوهر و جنس و ذات خدایی خود را خواهی شناخت و در این صورت دیگر از امتحان کردن دیگران دست برمی داری.

چون بدانستی که شکر دانه ای  
 پس بدانی کاهل شکر خانه ای  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹

همین که دانستی دانه شکر، یعنی وقتی که بر تو معلوم شد از جنس زندگی هستی، در این صورت خواهی دانست که اهل شکر خانه، اهل فضای یکتایی هستی و اهل جهان تلخ ذهن نیستی.

پس بدان، بی امتحانی، که اله  
شگری نفرستد ناجایگاه  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰

این نکته را خوب درک کن که خداوند بدون آزمایش و ابتلا، رایگان و بدون آن که شایسته باشی به تو شکر و شادی بی سبب نمی دهد و تو را از شیرینی حضور بهره مند نمی سازد.

این بدان، بی امتحان، از علم شاه  
چون سری، نفرستد در پایگاه  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۱

این نکته را درک کن علم شاه، قضا و کن فکان الهی، بدون امتحان کسی را به مرتبه‌ای پست نمی فرستد. یعنی اگر کسی زندگی اش بد است به این دلیل است که زحمت نکشیده و از خواب ذهن بیدار نشده، هنوز من ذهنی و درد زیادی دارد، او لایق این وضعیت و جایگاه بد است.

هیچ عاقلِ افکند درِ ثَمین  
در میانِ مستراحی پر چمین؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲  
-ثَمین: قیمتی، گرانبها  
-چَمین: کثافت

مثلاً، آیا ممکن است یک انسان عاقل مرواریدِ گران‌بهای را به درونِ مُستراحی پُر از کثافت بیندازد؟ مسلماً چنین کاری نمی‌کند.

ز آنکه گندم را حکیم آگهی  
هیچ نفرستد به انبار گهی  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۳

از آن روی که هیچ حکیم دانایی گندم را به انبار گاه نمی‌ریزد. [حال که دانستی که هیچ خردمندی مروارید قیمتی همچون حضور را به مستراح نمی‌اندازد و هیچ دانایی هشیاری را مانند گندم به انبار گاه نمی‌ریزد، پس بدان که حکیم جهان هرگز زنده‌شدگان به خدا و من‌های ذهنی را در یک مرتبه قرار نمی‌دهد.]

شیخ را که پیشوا و رهبرست  
گر مریدی امتحان کرد، او خُرسست  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۴

[مولانا از این بیت شروع به نتیجه‌گیری از داستان می‌کند.] هرگاه یک مُرید به امتحانِ شیخِ خود که پیشوا، رهبر  
و انسان کامل و معنوی است اقدام کند مسلماً چنین مریدی خُر و نادان است.

امتحانش گر کنی در راه دین  
هم تو گردی ممتحن ای بی یقین  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵

ای انسان بی یقین و ایمان که دائماً در شک من ذهنی هستی، اگر تو بخواهی در راه حضور و تبدیل شدنت به خدا، راهنما و استاد معنوی خود را امتحان کنی و حضور او را بسنجی، بدان که درواقع خود تو مورد امتحان قرار خواهی گرفت.



جرأت و جهلت شود عریان و فاش  
او برهنه کی شود زان افتاش؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۶  
-افتاش: تفتیش کردن

بنابراین گستاخی و جهل تو فاش می شود. اسرار آن انسان کامل چگونه ممکن است که از این کندوکاو و تفتیش تو، فاش شود؟

گر بیاید ذره، سنجَد کوه را  
بر درد زان گه، ترازوش ای فتی  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۷

برای مثال، ای جوان هرگاه یک ذره یعنی یک من ذهنی حقیر و کوچک بخواهد یک کوه را، یک انسان زنده به زندگی را، بسنجد ترازوی ذهنی اش از سنگینی آن کوه یا عظمت آن انسان کامل درهم خواهد شکست و به هم خواهد ریخت.

کز قیاس خود ترازو می تند  
 مرد حق را در ترازو می کند  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۸

همین طور من ذهنی نیز بر اثر مقایسه ترازویی می سازد و مرد خدا را که به بی نهایت خدا زنده شده در آن ترازوی محدود خود می نهد.

چون نگنجد او به میزان خرد  
 پس ترازوی خرد را بر درد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۹

از آن جا که انسان کامل در ترازوی حقیر و محدود عقل جزوی من ذهنی نمی گنجد، ناگزیر آن ترازوی عقل درهم می شکند.

امتحان هم‌چون تصرف دان در او  
 تو تصرف بر چنان شاهی مجو  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰

این مطلب را بدان که امتحان کردن خدا و یا یک انسان زنده شده به خدا به معنی تصرف کردن در اوست؛ یعنی تو با من ذهنیات می‌خواهی او را تصرف کنی و این کار خیلی خطرناک و افتادن در تله است. تو نباید در پی این باشی که در کار شاه عالمیان دخالت و تصرف کنی. [نمی‌شود که ما مولانا بخوانیم و از او ایراد بگیریم، مولانا نمی‌تواند به ما کمک کند، برای این که می‌خواهیم در او تصرف کنیم، در حالی که او باید در ما تصرف کند. همین‌طور ما در کار قضا و کن‌فکان هم تصرف می‌کنیم. این همه شکایت و درد و رنج و عدم تسلیم و پذیرش، ناشی از تصرف و دخالت در کار خداست.]

چه تصرف کرد خواهد نقش‌ها  
بر چنان نقّاش، بهر ابتلا؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۱

برای مثال، چگونه تصاویر و نقوش می‌توانند برای امتحانِ نقّاش در او تصرف کنند؟

امتحانی گر بدانست و بدید  
نی که هم نقاش آن بر وی کشید؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۲

اگر فرضاً نقوش و تصاویر بخواهند نقاش خود را امتحان کنند، مگر نه این است که آن کار خطا و اشتباه را نیز  
نقاش بر آن‌ها کشیده است؟ [بنابراین اگر هم ما بیهوده و بی جا در پی تصرف خدا و زندگی هستیم شاید خود او  
می خواهد ما اشتباه کنیم.]

چه قدر باشد خود این صورت که بست  
پیش صورت‌ها که در علم وی است؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۳

این تصاویر و نقوش و افکاری که ما با عقل من ذهنی مان می‌سازیم در برابر صورت‌هایی که علم عقل کل  
می‌سازد چه ارزشی دارند؟

وسوسه‌ی این امتحان، چون آمدت  
 بخت بد دان گآمد و گردن زدت  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۴

اگر دیدی وسوسه امتحان خداوند و انسانی چون مولانا تو را رها نکرد، اگر دیدی که باید او را با ذهن بسنجی،  
 قضاوت و خوب و بد کنی، بدان که نگون بختی به سراغت آمده و گردنت را می‌زند.

چون چنین وسواس دیدی، زود زود  
 با خدا گرد و، دراً اندر سجود  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۵

همین که در دلت وسوسه‌ی چنین امتحانی احساس کردی، فوراً روی به خدا بیاور و به درگاه او سجده کن، فضا را  
 بگشا و قضاوت و مقاومت خود را صفر کن.

سجده گاه را تر کن از اشک روان  
کای خدا تو وارهانم زین گمان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۶

سجده گاه را از اشک روان، تر کن و بگو که خداوندا مرا از این گمان بد نجات بده. یعنی این قدر باید فضاگشایی کنی و متواضع باشی که عقل و لطف زندگی از تو به صورت گریه بیان بشود. از خدا بخواهی که خدایا، از این گمان بد که من می خواهم تو را یا معلم معنوی ام را بسنجم و قضاوت کنم، رهایم ساز.



آن زمان کت امتحانِ مطلوب شد  
 مسجد دین تو، پر خروب شد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۷  
 -خروب: گیاه خرنوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

هرگاه امتحان کردن دیگران و زندگی درنظرت امری مطلوب آمد، یعنی هرگاه خیال امتحان کردن به سرت زد، بدان که مسجد دین تو، همین فضای درونت که می‌تواند باز شود، پر از گیاه ویرانگر خروب شده است. [«خروب» گیاهی است که هرجا رشد کند، آن‌جا را خراب می‌کند و این من‌ذهنی است که هم‌چون این درخت ویرانگر هرجا رشد کند جز خرابی‌های عظیم به بار نمی‌آورد.]

اژدهایی خرس را در می کشید  
شیرمردی رفت و فریادش رسید  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۲  
-شیرمرد: دلاور

اژدهایی، یک خرس را فرو می بلعید که دلاورمردی پیش رفت و به یاری او شتافت.  
[من های ذهنی دیگر مانند یک اژدها، من ذهنی ما را که با آنها هم رنگ و هم هویت شده است می بلعند. تنها  
کسانی که به خداوند زنده شده اند و مانند مولانا خرد زندگی را بیان می کنند می توانند دلاوران به فریاد ما که در  
من ذهنی گیر کرده ایم برسند.]

شیرمردانند در عالم مدد  
آن زمان کافغانِ مظلومان رسد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۳

در این دنیا تنها شیرمردانی مانند مولانا هستند که با دلاوری و فضاگشایی بر جبر من‌ذهنی پیروز شده و به حضور رسیده‌اند، صدای مظلومیت انسان‌ها را شنیده و به کمک آن‌ها می‌شتابند. [بزرگ‌ترین مظلومیت انسان رفتن زیر بار جبر و زور من‌ذهنی است.]

بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند  
 آن طرف چون رحمت حق می‌دوند  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۴

آن دلاور مردان برای کمک به ما که در من‌ذهنی اسیر شده‌ایم باید صدای زاری و فریادمان را که از کوچک شدن من‌ذهنی حاصل می‌شود بشنوند. در آن صورت مانند رحمت خداوند به‌سوی ما می‌آیند.

آن ستون‌های خَللهای جهان  
 آن طبیبان مرض‌های نهان  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۵

انسان‌های کامل مانند مولانا همچون ستون‌هایی هستند که نواقص جهان را کامل می‌کنند و ویرانی‌های حاصل از من‌ذهنی را آباد می‌نمایند. آن‌ها طبیب بیماری‌های پنهان ما که از ماندن در ذهن ایجاد شده هستند.

محض مهر و داوری و رحمت‌اند  
همچو حق، بی علت و بی رشوت‌اند  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۶

این انسان‌های زنده‌شده به خدا که مرکزشان عدم است، عشق و محبت خالص هستند. مانند خداوند به‌درستی داوری می‌کنند و رحمت و مهربانی‌شان نیاز به علت ذهنی ندارد. نه رشوه می‌گیرند و نه در ازای کمکشان چیزی می‌خواهند.

این چه یاری می‌کنی یکبارگیش؟  
گوید: از بهر غم و بیچارگیش  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۷

اگر از یکی از این انسان‌های کامل بپرسی برای چه با تمام وجودت این همه کمک می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: برای این که اندوه و بیچارگی این انسان ستم‌دیده را که در ذهن اسیر است درمان کنم.

مهربانی شد شکار شیرمرد  
در جهان دارو نجوید غیر درد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۸

این دلاوران و شیرمردان همیشه مهربانی و ملاحظت را شکار می کنند و مهر می ورزند. چنان که در جهان اگر کسی درد نداشته باشد دنبال دارو نمی رود. [ما هم که به درد من ذهنی دردمندیم باید برای درمان که عدم کردن مرکزمان است از انسان های کامل کمک بگیریم.]

هر کجا دردی، دوا آنجا رود  
هر کجا پستی است، آب آنجا دود  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

همان طور که هر کجا دردی وجود داشته باشد دارو و درمان همان جا می رود و هر کجا که شیب داشته باشد آب به آن جا سرازیر می شود، آب رحمت این انسان های کامل نیز مانند رحمت خدا به سوی ما که در پستی ذهن فرو افتاده ایم سرازیر می گردد.

أب رحمت بایدت، رَو پست شو  
وانگهان خور خمر رحمت، مست شو  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

اگر می‌خواهی از خدا یا بزرگان آب رحمت بگیری، باید با فضاگشایی و مرکز عدم فروتنی پیشه کنی و با ذهن بلند نشوی. در این صورت خواهی توانست شرابِ زندگی بخش ایزدی را که از فضای یکتایی می‌آید بنوشی و مست شوی.



رحمت اندر رحمت آمد تا به سر  
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

رحمت بیکران الهی سراسر وجود ما را فرا گرفته است. تو ای انسان نیازمند، به یک رحمت بسنده و قناعت مکن. [یعنی برای فضاگشایی و عدم کردن مرکز، از ظرفیت بی‌انتهای مهر و رحمت ایزدی که در کلام انسان‌هایی چون مولانا متجلی و دردسترس است بهره ببر.]

-با تشکر:  
-سمانه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

